

Akhundov's Critical Approaches to the Safavid Government

Ali SalariShadi *

Abstract

Akhundov is one of the first Iranian intellectuals who, despite his traditional education in Iran, under the influence of the intellectual atmosphere of the Caucasus, realized Iran's backwardness and tried to find the roots of Iran's inequality with the Western world. However, he hastily and unresearched discussions. One of the topics he focused on was the reflection on Iran's history and historical past, which he divided into two parts: the ancient golden period and the violent Islamic age. He considered the attack of Muslim Arabs on Iran as one of the causes of these inequalities. Therefore, he took a harsh critical approach towards the Islamic era and unresearchedly put the Samani and Ilkhani regimes in the same row. According to this approach, the main issue of this article is what is Akhundzadeh's attitude towards Safavid and how he evaluated and analyzed it. Using a descriptive-analytical method, the author comes to the conclusion that Akhundov emphasizes two special issues: first, superstitions, and secondly, the beginning of a new era in the West and the Iranians' confrontation with it. With these two approaches, Safavid history has gained special importance for him. So that in two dedicated articles "Deceptive Stars (Youssef Shah)" and "Criticism of Soroush Esfahani's Poems and Ancestors" he has discussed the history of the Safavid dynasty, their thoughts and government. Compared to other post-Islamic dynasties, he has made many more

* Associate professor of history research institute of human sciences and cultural studies,
alisalarishadi@yahoo.com

Date received: 2023/01/01, Date of acceptance: 2023/01/29



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۱۲۲ جستارهای تاریخی ، سال ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

criticisms of the Safavid dynasty. As far as most of his criticisms of the Islamic period are implicitly directed at Safavid.

Keywords: Akhundov, History of Iran, Islam, Safavid, Shah Abbas, Yusuf Shah, Najm-e Sani

رهیافتهای انتقادی آخوندزاده به حکومت صفویه

علی سالاری شادی*

چکیده

آخوندزاده از روشنفکران پیشگام ایرانی است که با وجود تحصیلات سنتی، تحت تأثیر محیط فکری قفقاز به عقب‌افتادگی ایران پی‌برد و درصدد ریشه‌یابی علل نابرابری ایران با دنیای غرب برآمد و در این راه به طرح مباحث متعدد و مهم هر چند عجولانه و گاه ناکافی پرداخت. یکی از مباحثی که او بر آن تمرکز کرد، تأمل درباره تاریخ و گذشته تاریخی ایران بود که وی آن را به دو قسمت دوره طلایی باستان و عصر خشونت بار اسلامی تقسیم نمود. او تهاجم اعراب مسلمان به ایران را یکی از عوامل این نابرابری‌ها دانست. لذا نسبت به عصر اسلامی رویکردی سخت‌انتقادی در پیش گرفت و به نحوی غیر محققانه حکومت‌های سامانی و ایلخانی را در یک ردیف نهاد. حال با توجه به این رویکرد، مسأله اصلی این نوشته این است که نگرش آخوندزاده نسبت به حکومت صفویه چیست و آن را چگونه ارزیابی و تحلیل کرده است. نگارنده با روشی توصیفی-تحلیلی به این نتیجه می‌رسد که آخوندزاده بر چند مسأله تأکیدی خاص دارد: نابسامانی حاکمیت در شوون گوناگون، خرافات و دیگری آغاز عصر جدید در غرب و مواجهه با آن. با این رویکردهای کلی تاریخ صفویه برای وی اهمیت خاصی یافته است. چنانکه در دو نوشته اختصاصی یعنی «ستارگان فریب خورده (یوسف شاه)» و «نقد اشعار و تبار سروش اصفهانی» به تاریخ صفویه، افکار و شیوه مملکتداری آنها پرداخت و در قیاس با سایر سلسله‌های پس از اسلام انتقادهای به مراتب بیشتری را متوجه صفویان کرده است. تا آنجا که اغلب نقدهای او به دوره اسلامی بصورت تلویحی متوجه صفویه است.

* دانشیار پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، alisalarishadi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۹



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: آخوند زاده، تاریخ ایران، اسلام، صفویه، شاه عباس، یوسف شاه، نجم ثانی.

۱. مقدمه

یکی از رویکردهای انتقادی دگراندیشان دوره قاجار درباره تاریخ و اهمیت آن به اقتضای زمانه و در پی مواجهه با غرب (نک: آخوند زاده، ۱۳۹۵، ۲۱) روی داد. اینان در قبال وضع نابرابر با غرب، طیف وسیعی از مسائل را با راه‌حلهایی چون ایجاد قانون، ایجاد ارتش و نظام آموزشی نوین، تغییر خط و جدایی دین از مذهب و... را مطرح کردند. آنها در این مواجهه با غرب، توجیه‌گونه، تاریخ دنیای باستان را دوره طلایی و عصر اسلامی را دوره آهین و مملو از خونریزی و خشونت قلمداد کردند. آنها گذشته از اغراق در حق دنیای باستان، تهاجم اعراب را عامل ایجاد نابرابری با غرب شمردند. البته آنها در اثبات مدعا ناتوان بودند و در حوزه نقد دچار دست‌اندازهای فراوان شدند. در این میان، دو پیشگام نقد تاریخی دوره قاجار آخوندزاده و کرمانی از هرگونه انتقاد از دنیای باستان خودداری و در نقد دوران اسلامی مجدانه کوشیدند. آخوند زاده در مکتوبات کمال‌الدوله به شکل نامتعارفی از دوره اسلامی در ایران انتقاد کرد و ادعاهای نادرست و ناموجهی مطرح کرد. افزون بر کمال‌الدوله و نحوه خاص نگارش آن، وی در آثار دیگرش نیز به انتقاد از دوران اسلامی و بخصوص صفویان همت ورزید. مسأله این نوشته بررسی نگرش آخوندزاده و نحوه برداشت و پردازش او از دوره صفویه است. به باور نگارنده علت اصلی این امر نزدیکی صفویان به عصر جدید و عدم تلاش آنها برای همسانی با غرب بود که سرزنش و انتقاد تند آخوندزاده را برانگیخت.

در باره آخوند زاده تحقیقات فراوانی صورت گرفته است و حتی احصاء آنها فهرستی طولانی خواهد شد. با این حال تنها به گزیده‌ای از تحقیقات عمده که تا حدی در راستای نوشته است بسنده خواهد شد. مشهورترین تحقیق در باره آخوند زاده را آدمیت رقم زد. اما آدمیت با اغراق و گزینش‌های خاص و با پیش‌زمینه ذهنی خود به وی توجه ویژه‌ای کرد و کوشید تا وی را با برجستگی خاصی اسلام ستیز جلوه دهد که البته چندان درست نیست و همچنین در باره نقدهای تاریخی او مبالغه نموده است (نک: آدمیت، ۱۳۴۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۴ به بعد و...). هرچند گزاره‌های فراوانی در آثار آخوندزاده دال با

ناسازگاری وی با اسلام وجود دارد، اما به همان نسبت به اسلام و تشیع اظهار علاقه کرده است (ادامه مقاله). حائری نیز او را سکولاریست تمام‌عیار و هواخواه تمدن غربی شمرده است (حائری، ۱۳۶۰، ۲۹). داوری نیز آخوند زاده را در زمره کسانی دانسته است که با تأکید بر عصیت قومی و آمیختگی آن با لامذهبی در صدد احیای گذشته‌های دور برآمده‌اند (داوری، ۱۳۶۴، ۵۳). همچنین مجتهدی با توجیهاتی چند، به پاره‌ای از افکار فلسفی او پرداخته است (مجتهدی، ۱۳۵۶، ۹۸). محمود بشیری به اختصار به معرفی آثار و پاره‌ای از عقاید وی همت گماشته است (بشیری، ۱۳۷۱، ۲۰ به بعد). آقا حسینی بیشتر بر نوع و کیفیت گفتمان آخوند زاده و کرمانی پرداخته و اینکه آنها چگونه گفتمان مدرنیته را در مرزهای هویت ایرانی در تقابل با سنت، اسلام و روحانیون دیدنده‌اند (آقا حسینی، علیرضا، مهدی پور، آسیه، ۱۳۹۲، ۴۵ به بعد). اما آنچه نگارنده به آن می‌پردازد بررسی نگرش آخوند زاده به تاریخ عصر اسلامی با تأکید بر دوره صفویه است که مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲. میرزا فتحعلی آخوند زاده (متوفای ۱۲۹۵ ق / ۱۸۷۸ م).

فتحعلی فرزند میرزا محمد تقی کدخدای خامنه بود که مادرش طلاق گرفت و با فرزندش فتحعلی نزد عمویش آخوند علی اصغر در قریه مشکین اردبیل رفت. آخوند علی اصغر، فتحعلی را تحت تعلیم و تربیت خود قرار داد و بفرزندی پذیرفت. از آن سبب به آخوند اوغلی و بعد آخوند زاده مشهور شد. او تحصیلات را به شیوه سنتی با آموختن صرف و نحو و ادبیات عرب، قرآن و گلستان و... آغازید (آخوند زاده، ۱۳۵۱، ۹) و با همسین خانواده به گنجه و سپس به نوحه (شکی) رفت. آخوند زاده به فلسفه و عرفان روی آورد و با میرزا شفیع واضح شاعر بلند پایه که در مظان اتهام و الحاد قرار داشت، آشنا و از وی متأثر شد و او را پدر ثانوی خود شمرد (همان، ۱۱-۱۲). او زبان روسی آموخت و در تغلیس به عنوان مترجم نزد عباسقلی بیگ حاکم روسی قفقاز و نویسنده کتاب گلستان ارم مشغول کار شد. این فرمانروا و محیط پر جنب و جوش تغلیس آخوند زاده را بیشتر متأثر ساخت. او با خاچاطور ابوویان روشنفکر ارمنی و ضد کلیسایی آشنا و به محفل ادبی منتقدانه دیوان عقل میرزا شفیع راه یافت. بدینسان آخوند زاده از اندیشه‌های نو آگاه گردید. او همچنین با تعدادی از اعضای خاندان قاجار و متفکران نو اندیش، آزادیخواهان ارمنی، گرجی و روسی

مناسبات دوستانه برقرار کرد. او در ۱۲۹۵ ق / ۱۸۷۸م در گذشت (نک: آخوند زاده، همان، بیاغرافیا (سرگذشت آخوندوف به قلم خودش)، مقالات، ۱۳۵۱، ۸ به بعد؛ آدمیت، ۱۳۴۹، ۹ به بعد). آخوند زاده آثار و مقالات و نمایشنامه های فراوانی تألیف نمود از جمله: مکتوبات کمال الدوله، مقالات، مقالات فلسفی، کتاب تمثیلات که شامل شش نمایش نامه: حکایت وزیر خان لنکران، حکایت مرد خسیس، حکایت وکلای مرافعه تبریز، حکایت موسی ژوردان، حکایت خرس قولدور یاسان (دزد افکن)، حکایت ملاخلیل، داستان یوسف شاه (نک: آخوند زاده، تمثیلات، ۱۳۵۶، فهرست آثار). در هر کدام از این نمایشنامه ها به موضوعی توجه شده است. مثلاً در حکایت وزیر خان لنکران به استبداد و وزرای نادان آنها، در وکلای مرافعه و ژوردان، خرس دزد افکن و مرد خسیس به موضوع زن پرداخته است.

آخوندزاده به عنوان پیشگام نمایشنامه نویسی و ذوق و استعدادی که در این میدان داشت کوشید از واقعیت های تاریخی ایران برای غنا بخشیدن به موضوعاتش و نیز بیداری ایرانیان بهره می برد. او همچنین با روی آوری به نوعی داستان تاریخی بسان «ستارگان فریب خورده (یوسف شاه)» و «نقد اشعار و تبار سرورش اصفهانی» پیشگامی خود را در این زمینه نشان داد که با الهام گرفتن از تاریخ و مستندات تاریخی، آن را با جزیی پردازی و گاهی وطنز می آمیزد که حاصل آن روایتی انتقادی و آگاهی بخش بود و از طرفی منعکس کننده نگرشهای تاریخی و فکری اوست.

با این حال آخوند زاده احتمالاً عجزولانه و با شتابزدگی خود را درگیر مسائل متعدد و زیادی کرد. گویا آدمیت با توجه به آن، می نویسد که مرحله نخستین به نمایشنامه نویسی و داستان پردازی پرداخت و یکباره از آن فن دست برداشت و به کار اصلاح و تغییر خط پرداخت (آدمیت، همان، ۱۰۸). او موجب مکتب یا نحله ای نگردید، اما اندیشه های پراکنده، ساختار شکنانه و سخت گزنده او تأثیراتی برجای نهاد. هرچند عده ای چون آدمیت بر اساس نگرش و تمایلات خود به شکل آغراق آمیزی به آراء و اندیشه های او پرداخته اند و تلاش ورزیده اند تا برای وی فلسفه فکری و اندیشه ای قوی لحاظ گردد (نک: آدمیت، همان، سراسر کتاب) اما نوشته ها آخوند زاده تا حدی سطحی، کلی گویی و خالی از تناقض نیست.

۳. آخوند زاده و تاریخ دوره اسلامی

آخوند زاده در نتیجه آشنایی با اندیشه های نو و همچنین تحت تأثیر همان وضعیت نابرابر ایران در برابر غرب (اروپا) در صدد بود تا ریشه این عقب ماندگی را تبیین کند. لذا در تاریخ دنبال متهم می‌گشت. لذا با شیفتگی خاصی عصر باستان و عهد سلاطین فرس را مملو از قانون، پیشرفت، عمران، عدالت و مردم داری می‌دید، علت نابودی چنان دنیایی را در ورود اعراب مسلمان و اسلام یافت. لذا تمام مصائب را متوجه آن کرد. در این میان هیچ تفاوتی میان سلاله های عصر اسلامی نگذاشت و آن‌ها را در مجموع، عصر خشونت و خونریزی نامید و سراسر دوره اسلامی را به نحو غیر محققانه‌ای دوران خرابی شمرد. این رویکرد به شدت در مکتوبات کمال الدوله نمایان است (نک: آخوند زاده، مکتوبات کمال الدوله، سراسر کتاب).

آخوند زاده در مکتوبات کمال الدوله (شاهزاده خیالی پسر اورنگ‌زیب تیموری پادشاه هندوستان که در واقع قالب مثالی آخوند زاده است و جلال الدوله شاید با الهام و احتمالاً تأثیرپذیری از جلال‌الدین میرزای قاجار نویسنده نامه خسروان است که مورد علاقه آخوند زاده بود) با انتقاد از عصر اسلامی به دفاع از سلاطین بزرگ ایران (قبل از اسلام) و شیوهٔ مکتداری مملو از عدل، و قانون و آبادانی آنها پرداخت (آخوند زاده، ۱۳۹۵، ۳۲). عصر درخشانی که با تهاجم تازیان و پذیرش اسلام توسط مردم، بسر آمد و از آن پس، سعادت از جامعه رخت بریست، جهل، بیسوادی جایگزین آن گردید (همان، ۴۱). او نوشت، عربهای برهنه و گرسنه یکهزار و دویست و هشتاد سال است که ایران را بدبخت، زمینش را خراب و اهلش را نادان و... کردند (همان، ۳۴). این اثر آخوند زاده توسط میرزا آقا خان کرمانی به نوعی بازتولید و متعصبانه تر گردید (کرمانی، سه مکتوب، بی تا، ۹۷، ۱۰۹ به بعد). اما آخوند زاده توضیح نمی‌دهد با وجود آن همه قانون، عدالت و مردم داری، چرا دنیای باستان سقوط کرد؟! و یا اینکه چگونه وی اطلاع ندارد که در سیستم طبقاتی ساسانی موضوع مهمی چون سواد امری اشرافی - انحصاری بود و حداقل اینکه در اسلام سواد و دانش همگانی تر شد.

باستان‌گرایی آخوندزاده را حد و نهایی نیست. «جگرم کباب شد، ای ایران! کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسب و نوشیروان و خسرو پرویز می بود» (آخوند زاده، همان، ۲۱). این خود نیز از تناقض های فکری او بود که از طرفی

نوگرا و به فکر اصلاحات و از طرفی از باستان گرایی کهنه و اسطوره ای دم می‌زد که با عصر او و علاقمندیش سنخیتی نداشت. بطور کلی باستان گرایی در ایران از همان نخست در تضاد با ایران اسلامی و نوعی مقابله جویی با اسلام مطرح شد. شاید چندان هم حب دنیای باستان نبود، بلکه بغض عصر اسلامی بود. همین رویکردها، ستایش آدمیت را این گونه برانگیخته است: «در تفکر ملی میرزا فتحعلی عشق به ایران باستان و بیزارگی از تازی عنصری سخت قوی است» (آدمیت، همان، ۱۱۹).

آخوند زاده به انتقاد از تمام دوران اسلامی پرداخت و به جلال الدوله نوشت:

این یکپاراز دویست سال و ظهور این همه سلسله های سلاطین برای ملت چه فایده ای داشته وملت چرا باید این قدر ناتوان باشد که هر دو دودام از گوشه وکنار سربلند کرده وملت ایران را دچار این گونه بلیات نماید (آخوند زاده، همان، ۳۶).

اما تعمداً پاسخ های جلال الدوله مصداق دفاع بد و بسیار سطحی و ناشیانه است تا به نظرات کمال الدوله (آخوند زاده) یاری رساند (نک: همان، ۱۵۵ به بعد). در واقع جلال الدوله بجای پاسخ ایرادات با طرح موارد انحرافی و به بهانه آنکه کمال الدوله از نوادگان گورگانیان هند است، لبه انتقادات را متوجه گورگانیان نمود که چرا با خرافات هندیان مقابله و مخالفت نکرده اند (همان، ۱۶۱ به بعد) که ربطی به موضوع ندارد. از طرفی آخوندزاده با گسترده سازی خرافات و برای مقابله با آن، منکر حقوق الله و معتقد به اسقاط تکلیف وعبادات شد و تنها حقوق الناس را باور داشت. یعنی یک اسلام حداقلی (مکتوبات کمال الدوله، ۱۹۲). اما آخوندزاده در میان تمام اعصار اسلامی با معیارهای خود حسن بن محمد بزرگ امید (امام اسماعیلیان) را فردی مترقی و نخستین بنیانگذاران پروتستانتیسم اسلامی خواند و گاهی عقاید خود را به زبان وی جاری ساخت (آخوند زاده ۱۱۴-۱۱۸؛ آدمیت، همان، ۲۲۲). به زعم او تمام بدبختی از اسلام آغاز شد و از هجرت تا این زمان به ایرانیان مصیبت هایی بی نظیری رسید (آخوند زاده، همان، ۳۵).

بهرحال آخوند زاده با تأسف از دنیای با عظمت باستانی و نابودی آن یاد می کند که قدرت سیاسی ایران اسلامی هیچگاه به حد باستان نرسید (آدمیت، همان، ۱۲۶). آخوندزاده پس از بیان حملات اعراب، نابودی مملکت فرس و قواعد آن، متعصبانه تمام سلسله های دوره اسلامی را با نگرشی نامتعارف و ناموجه خونریز خواند:

رہیافت‌های انتقادی آخوندزاده به حکومت صفویہ (علی سالاری شادی) ۱۲۹

آیا لشکرکشی و خون ریزی عرب‌ها را بگویم یا لشکرکشی و خون ریزی دیالمه، صفاریان، سامانیان و غزنویان، ملوک طبرستان، ملوک مازندران، ملوک اولاد زیار، ملوک طبقه اسماعیلیه، ملوک سلجوقیان و اتابکان و خوارزمشاهیان و چنگیزیان و آل مظفر و تیموریان و سلاطین غور و ملوک رستم‌دار و سرداران، ملوک کرت و شیبانیان، چوپانیان و آق قویونلو و قرا قویونلو و پادشاهان صفویہ و خوانین افغانیہ، افشاریہ، زندیہ و قاجاریہ (آخوندزاده، ۱۳۹۵، همان، ۳۴).

با اینحال با توجه کلیت آراء آخوند زاده و بر خلاف نظر آدمیت (۱۶۰) نباید او را اسلام ستیز قلمداد کرد. او کم و بیش با روحانیت مخالف بود، اما تسری آن به کلیت اسلام درست نیست چرا که در موضعی می نویسد: ای جلال الدوله تو گمان مبر که بلکه من سایر ادیان را بر دین اسلام مرجح می دارم. اگر بنا بر ترجیح باشد، باز دین اسلام از سایر ادیان مقبول و برگزیده من است (آخوندزاده، ۱۳۹۵، ۳۶) او تأکید می کند که این موارد حمل بر بغض وی نسبت به ائمه نیست و خود را شیعه مذهب و علاقمند به ائمه اطهار می داند (همان، ۱۳۴-۱۳۳). این رهیافت حاکی از آن است که وی با نفس اسلام و شیعه مشکلی نداشت و حتی گاهی در مکاتبه با شاهزادگان و اعضای حاکمیت و افرادی که بیش دینی داشتند، خود را غمخوار اسلام و تشیع نشان می داد. آخوند زاده گاهی ملیت وطن خود را قفقاز می شمارد که وجه مشترکش با مردم ایران در اسلام و تشیع است نه ملیت (آخوندزاده، مقالات، ۱۳۵۱، ۴۴) با این همه، در آراء او تناقض و تشدد زیادی وجود دارد زیرا گاهی به نسبت به نوع مخاطب سخن می گوید، از جمله در نامه به مانکجی پیشوای زرتشتیان، به ستایش عصر باستان و نکوهش اسلام پرداخت (آخوند زاده، ۱۴۰۰، ۸۲۹ به بعد).

۴. آخوند زاده و صفویہ: نگرش و بینش

۱.۴ نگرش عام و کلی

صرف نظر از مطلب کلی فوق، نگرش آخوند زاده در باره حاکمیت صفویہ چیست؟ او که باستان گرایی خاصی دارد و تاریخ دوران اسلامی را چندان نمی پسندد، به تاریخ صفویان چگونه نگریده و حاکمیت صفوی را در آثار خود چگونه بازتاب داده است؟ آیا صفویان در اندیشه او جایگاه خاصی متفاوت از سایر سلسله های اسلامی داشته است؟

در وهله اول همانگونه که از قبل خاطر نشان شد آخوند زاده تاریخ صفویه را بخشی از تاریخ عصر اسلامی دانسته و تمام انتقاداتی که متوجه دوره اسلامی کرده است به صراحت صفویه را نیز در بر می گیرد و در موارد زیادی مصداق وی دوره صفویه است. همچنین شایسته یاد آوری است که آخوند زاده هر چند مورخ به معنای متعارف آن نیست، اما با توجه به نقد های تاریخی و اطلاعات تاریخی فراوان او، چنانچه فرصت و مجال دست می داد یا به تألیف کتب تاریخی اقدام می نمود، شایستگی های فراوانی داشت. هر چند در این نوشته نظر بر سر اندیشه های و نگرش های آخوند زاده و نه تعیین خاصی از اوست.

با این حال آخوندزاده در دو نوشته به نحو خاص تری به تاریخ عصر صفوی پرداخته است: اولین مورد باید از نوشته انتقادی او بر اشعار و تبار سرورش اصفهانی در روزنامه ملت سنیه / ایران یاد کرد که در همان زمان با استقبال اهل ادب و فرهنگ مواجه شد. دوم، نوشته موسوم به ستارگان فریب می خورند یا یوسف شاه سراج که بررسی و جزیی پردازی یک واقعه تاریخی عصر شاه عباس صفوی است. در هر دو مورد لحن تند، انتقادی و گزنده مؤلف در باره صفویان به شکل بارزی نمایان است که چه جایگاه و ارزشی برای صفویان بخصوص در روزگار اوج آنها قائل است؟

در ابتدا باید از نامه او به اعتضاد السلطنه یاد کرد که در آن سلاطین اسلام و ایران را خطاب قرار می دهد و از نوع بیان و مشخصات آن، نیک پیداست که بیشترین رویکرد انتقادی و گزنده نامه متوجه دوره صفوی و پس از آن است. او به اعتضاد السلطنه نوشت:

تخیلا بتواریخ که بهتر از همه کس معلوم سرکار (اعتضاد السلطنه) است رجوع فرماید و ببینید که از هجرت تا امروز سلاطین اسلام نسبت به وطن ما که ایران است و بملت ما که اسلام و فرقه اثنی عشریه است چه نیکی و چه احسان کرده اند. از غفلت و بی اهتمامی ایشان وطن ما امروز در حالتی است که نواب مستطاب شما بهتر از من می دانید و ملت ما در تنزل است که مستوجب گریه و زاریست و تعزیه ای که ایشان هر سال برای امامان ما می دارند در حقیقت تعزیه تیره بختی خود ایشان است. سلاطین سلف ما بغیر از اینکه خورده اند و نوشیده اند، پوشیده اند و گذشته اند، چیزی دیگر نکرده اند. یعنی غرض ایشان از سلطنت بغیر از حظ نفسی چیز دیگر نبوده است (آخوند زاده، مقالات، ۱۳۵۱، ۱۰۳-۱۰۴).

نکته مهم اینکه او نابسامانی وضعیت فعلی را نتیجه وجود این سلاطین می شمارد. اما بهر حال در نقل فوق با توجه به تأکید او بر تشیع اثنی عشریه و طرح مسائلی چون عزاداری

وتعزیه داری کاملاً آشکار است که منظور وی صفویه یا حداقل اینک که آنها از مهمترین مصادیق آن انتقادات هستند. بدینسان آخوند زاده حداقل اینک که هیچ برتری از نظر خدمت به وطن ایران و ملت اثنی عشریه برای صفویان قائل نیست یا حداقل در این قصور صفویان را استثنا نساخته است. از طرفی به قول آدمیت (همان، ۱۱۵ به بعد) که پیداست آخوند زاده صفویه را مرتبط با ملیت هم نشمرده است.

اینکه آخوند زاده مدعی است قدرت سیاسی ایران اسلامی هیچگاه به حد باستان نرسیده است بیش از همه متوجه صفویان است. او که تمام سلسله‌های دوره اسلامی از جمله صفویان را خونریز خواند (آخوندزاده، ۱۳۹۵، همان، ۳۴) و در تمام انتقاداتش نه تنها صفویه را مستثنی نساخت بلکه بیش از همه حاکمیت صفوی را هدف قرار داد. او حتی در مواردی بخشی از مشکلات موجود را ناشی از بی توجهی و عدم درک و درایت صفویه شمرد. چنانکه می‌نویسد: «از چهارصد سال متجاوز است که در دنیا باسمة خانه اختراع شده، به انتشار علوم و کثرت لیترا تر واسطه عمده گردید، اهل ایران دیروز باسمة خانه بنا کرده است» (همان، ۳۶) که دقیقاً ابتدای آن چهارصد سال مقارن با دوره صفویه است. بنابراین صفویه نه تنها به زعم وی تمام معایب سلسله‌های پیشین را دارد بلکه علاوه بر آن در حین مقارنه زمانی با رنسانس اروپایی قادر به درک و فهم آن نشد. از طرفی اغلب انتقاداتی او از خرافات عصر اسلامی همچنان متوجه دوره صفویه است. او با اشاره خطبه اوصاف جهنم از ملاصادق که مأخوذ از کتاب حق‌الیقین مجلسی است باکنایه و تعریض می‌نویسد: «آخوند ملاصادق اوصاف جهنم را زیادت‌تر تقریر کرد واقعا مرحوم ملا محمد باقر مجلسی انسانیت ظاهر کرده و در خصوص جهنم شرح کشافی نوشته است» (همان، ۶۸-۷۲). او با انتقاد تند از خطبه‌های ملاصادق از موضوع تعزیه داری صفویه و تداوم آن رسم انتقاد نمود (همان، ۸۱ به بعد، ۱۳۳).

۲.۴ نگرش اختصاصی

گذشته از ملاحظات کلی فوق، آخوند زاده، نوشته «اشعار و تبار سروش اصفهانی» و «ستارگان فریب خورده یا یوسف شاه سراج» را بهانه‌ای برای ورود به عصر صفوی کرد.

این دو نوشته نگرش و رهیافت آخوند زاده را در باره آنها بخصوص در واقعه ستارگان فریب خورده که مربوط به شاه عباس و اوج حاکمیت صفویه است را نشان می دهد.

۱.۲.۴ ستارگان فریب خورده (یوسف شاه)

آخوند زاده در ستارگان فریب خورده (یوسف شاه) از یک واقعه تاریخی بحث‌انگیز الهام می‌گیرد که در سال هفتم پادشاهی شاه عباس رخ داد. او این رخداد تاریخی را دستمایه نوشته ای جذاب، تأثیرگذار و تأمل برانگیز می‌کند. وی صرفنظر از تغییر بعضی از اسامی و دخل و تصرفی که در توصیف موضوع می‌کند، روایتی انتقادی و آگاهی‌بخش پدید می‌آورد که در ادامه به ارزیابی آن می‌پردازیم. از ابتدا باید تأکید کرد که این یک داستانی واقعی می‌باشد و آخوندزاده هم بطور جدی و نه تخیلی به موضوع پرداخته است. نوشته آخوند زاده یک نمایشنامه تخیلی نیست، هر چند طنزآمیز است. در واقع رویکرد طنزگونه آن، بخاطر منشأ طنز آمیز آن است. لذا این نوشته آخوند زاده سراسر نقد، بررسی و همانگونه تا حدی نشان داده ام متکی به قراین و شواهد کافی است.

اودر آغاز داستان «ستارگان فریب خورده (یوسف شاه)» از نقش منجمی ساده لوح و عوام یعنی منجم یزدی - مؤلف تاریخ عباسی - به عنوان یکی از روایت‌گران این رخداد یاد می‌کند و خلاصه آن را از زبان منجم یزدی می‌آورد:

ستاره ای در این ایام پدید آمد که منتج تغییر و تبدیل پادشاه عصر بود، مقارن این حال یوسفی ترکش دوز و برادرش در الحاد تصانیف داشتند، آوردند. رأی این پیر غلام منجم (اشاره به خود) در علاج آن ستاره بر این قرار گرفت که شخصی را پادشاه می‌باید کرد و چون چند روزی پادشاه باشد او را بیاید کشت تا اثر آن ستاره ظاهر شده باشد و کار خود را کرده باشد. بناء علیه یوسفی را در پنجشنبه هفتم ذی قعدة پادشاه ساخته و کلب آستان علی (شاه عباس) را از پادشاهی معزول گردانیدند و... و در یکشنبه دهم همین ماه، یوسفی ترکش دوز را بطالعی که مقتضی بود به قتل آوردیم و شاه دین پناه بطالع مسعود به تخت سلطنت نشست و من بعد هر چند تفحص و تجسس این ستاره کردند به نظر نیامد (منجم یزدی، ۱۲۲).

این داستان یک واقعیت تاریخی است. طرز بیان منجم یزدی که خود عامل موثری در قضیه بود گویا صحت طبیعی آن و باورمندی به تنجیم و خرافات ناشی از آن بوده است. از طرفی شاه عباس باورمند به خرافات هم بجد قبول کرده بود که خود را از سلطنت

محبوبش عزل کند. رویمر نیز معتقد است که شاه عباس رفتارهایی بسیار جااعلانیه، خرافاتی و غیر قابل توجیه بخصوص از منظر اعتقاد به نجوم داشت (رویمر ، تاریخ کمبریج ، ۸۸). اسکندر بیگ با شرح واقعه از شیطان صفتی یوسفی؟! و ساده لوحی منجم یزدی یاد کرده است که ظریفی به او گفت حال که چنین کردی خود را در معرض دیده وی قرار ندهد، چرا که می تواند دستور قتل وی را بدهد (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۵۰، ج ۲/۴۷۴-۴۷۵). اما بهرحال، یوسف‌شاه در سه روزه سلطنت حکم و دستوری را صادر نکرد (همان).

حال آخوندزاده همین واقعه تاریخی را دست مایه نوشته ای تحت عنوان «ستارگان فریب خورده» قرار داده و با پردازشی قوی، ملموس و باجزیبی پردازی های خاصی بجزء اسامی شاه عباس و یوسف شاه و تا حدی میرزا یحیی مستوفی، سایر اسامی را کم و بیش تغییر داده است. او با بیانی طنز آمیز و انتقادی از خصوصیات شاه عباس، به این واقعه پرداخته است. آنچه در نوشته اش بیشتر بچشم می خورد، بیان نوع و کیفیت مملکتداری صفویه و بخصوص شاه عباس و هیئت حاکمه و همچنین باورمندی آنها به خرافات است که به شکل کنایه آمیزی در آخر از اینکه ستارگان چگونه با چنین خیمه شب بازی فریب خوردند، اظهار تعجب می کند. آخوند زاده با ارجاع به عالم آرای عباسی بر واقعی بودن داستان تأکید دارد (آخوند زاده، تمثیلات، ۱۳۵۶، ۴۲۵). لذا موضوع برای آخوند زاده بسیار جدی و به دور از هرگونه شائبه قصه پردازی بوده است.

آخوند زاده نظرات انتقادی خود را در جلسه مشورتی سران مطرح کرد که با قراین و شواهد تاریخی مطابقت دارد. از جمله او از واکنش مضطربانه شاه عباس یاد می کند که از وحشت در آستانه بیهوشی قرار گرفت. او می نویسد چرا وحشت نکند شاهی در ایام جوانی در حال کام جویی چگونه بگذارد و برود (آخوند زاده، ستارگان فریب خورده، ۵، ترجمه رسول پدرام <http://www.rpedram.com>؛ آخوند زاده، تمثیلات، ۱۳۵۶، ۴۱۳). آخوند زاده از زبان همان سران حاکمیت در جلسه مشورتی از هنرنمایی ها و مملکتداری های آنها یاد می کند که حداقل مصادیق تاریخی آن درست و قابل تأیید است. ابتداء وزیر از هنر نمایی در مملکتداری خود پرده بر می دارد و می گوید خزانه عامره که در ایام پدرش نابود شده بود، پرگردانید و تخصصش در آن است و از کار کواکب اطلاعی ندارد (آخوند زاده، ۱۳۵۶، ۴۱۴). او در ادامه سخنان فرمانده کل سپاه مبنی بر اینکه چگونه در ایام سلطنت پدرت، عثمانی ها تبریز را تصرف و ما هیچ کاری نکردیم که حیف آمده سپاهیان را به مصاف

بفرستیم، بلکه با تخریب مسیر لشکر عثمانی، چپاول اموال و تاراندن مردم موجبات تخلیه امکانات از منطقه شدیم که عساکر عثمانی قادر به ادامه نباشند، الان نیز برای عدم ورود قشون بیگانه وضع را به همان منوال گذاشته و خرابی ها را اصلاح نکرده ایم. این پیره سگ آستانه علیه، چنین تخصص دارم اما از تأثیر کواکب عاجزم (آخوند زاده، ۴۱۶). در واقع اشاره آخوند زاده به شیوه دفاعی صفویه در قبال حملات عثمانی و ایجاد زمین سوخته است که از نظر تاریخی درست است که یک شیوه منحط و منفی دفاعی صفویان بود. صفویان بارها بخصوص در عصر شاه عباس آن را در قبال عثمانی بکار بستند که حاصلش تخریب و خسارت فراوان بود (نک: طهماسب صفوی، همان، ۱۹، ۵۱؛ منجم یزدی، همان، ۲۷۰-۲۷۱؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴، ۱۷۸؛ جنابادی، ۱۳۷۸، ۷۸۴-۷۸۵، ۸۲۸) اینکه آخوند زاده بر تداوم خرابی ها تأکید می کند نشان تسلط وی بر تاریخ صفویه است.

جلسه شاه را وحشت زده ترک کرد (آخوند زاده، ۴۱۶). نوبت به مستوفی رسید. او گفت من بخاطر آنکه موجب موجب نقصان خزانة نگردد، آن را به ولایات حواله دادم و مخفیانه به والیان هم گفتم که آن حواله را تأدیه نکنند، اما برای رد تأثیر کواکب عقلم بجایی نمی رسد (همان، ۴۱۷). نوبت به ملاباشی رسید. او اظهار داشت در زمان پدر بزرگوارتان بنده مقام ملاباشی داشتم به سبب موعظه های حسنه من و تخویفات کثیره همه سنی ها را به مذهب حق اثنی عشری هدایت کردم و الان در مملکت تعداد پنج و شش نفر بیشتر نیست و از این بابت مردم ایران رضامندی تمامی دارند که از مذهب آبا و اجداد خود دست کشیدند. هر چند در اسلام موافق احادیث صریحه پادشاه واجب الاطاعه نیست، این متعلق به امام (ع) و نایب امام یعنی مجتهدین است، اما چون سلسله جلیلیه صفوی خود از نوادگان امام (ع) هستند، این احادیث در حق آنها نیست. این را طی حکمی به خطیبان مساجد و منابر گوشزد کرده ام، اما در باره کواکب باید راه حل را منجم باشی ارائه دهند (همان، ۴۱۷-۴۱۸). این بخش یعنی سخنان ملاباشی گذشته از بعضی از اغراق ها که در ایران چند نفر سنی دیگر باقی نیستند، در سایر موارد درست است. از طرفی کلیت سیاست مذهبی صفویان و مناسبات علماء با آنها به درستی بیان داشته است و از جمله اینکه مورخان و نویسندگان عصر صفوی بر همین موضوع که صفویان از آن رو که از نوادگان امام (ع) هستند، دارای حقانیت می باشند (در این باره نک: جعفریان، ۱۳۹۰، ۱۰، به بعد؛ ناجی، ۱۳۸۷، ۱۱۱-۱۱۹). این هم نشان از تسلط تاریخی آخوند زاده دارد که چگونه موارد اساسی را درون واقعه گنجانده است.

آخوند زاده از حماقت منجم باشی که جوابیہ وراہکاری نداشت ، یاد می کند(آخوند زاده ، ۴۱۷-۴۱۸). شاه تحت تاثیر بیانات ملاباشی دستور حضور و جوابیہ منجم باشی را داد وخواست که او را به قتل رساند که چرا علاج حادثہ را پنهانی می کنید کہ فرماندہ مانع آمد کہ در صورت قتل ایشان چارہ کار را از چہ کسی پرسیم(همان، ۴۱۹-۴۲۰). منجم یکساعت فرصت خواست، تا سری به زیج الغ بیگ بزند اما در واقع می خواست نزد استادش جمال‌الدین برود کہ چارہ کار را بکند کہ ناگهان در همان حین جمال‌الدین منجم وارد گردید(همان ، ۴۲۱). آخوندزاده با گریزی بہ نجوم دورہ صفویہ کہ گویی چیزی جز همان میراث تیموری و زیج الغ بیگی دو قرن پیش نبود، یاد کردہ است (همان) کہ صفویہ چیزی بہ آن نیفزودہ بودند (در بارہ نجوم در دورہ صفویہ نک: وینتر، ۱۳۸۰، ۲۸۸ بہ بعد). حال جمال‌الدین منجم اظهار داشت من از اقتران مریخ و عقرب متوجہ شدم کہ بہ ذات مبارک صدمہ ای خواہد رسید، آدمم کہ علاج واقعہ پیش از وقوع نمایم. شاه بی نہایت خوشحال شد . تدبیر منجم عزل شاه عباس بہ شرط سری ماندن، طلاق خوانتین و یافتن واجب القتل بود تا او را بہ سلطنت سہ روزہ بردارند تا نحسی کواکب بر وی اصابت کند و ذات شریف شاه محفوظ بماند(آخوند زاده ، ۴۲۲-۴۲۳). حال شاه از ملاباشی درخواست واجب القتل نمود کہ گویا وی کینہ ای از یوسف سراج داشت کہ پلید تر از او نیست چرا کہ مخالف علما در موضوع خمس، معتقد بہ تناسخ و معاند حکومت و ارباب مناصب است و آنها را اهل ظلمہ می شمارد و... (همان، ۴۲۴) آخوند زاده فرصت را مغتنم شمرده و پاره ای از عقاید درویشان نقطوی را بیان می کند کہ یوسفی ترکش دوز از سران آنها بود. با این حساب یوسف سراج مستوجب قتل و رد بلای آسمانی بود. شاه با خوشحالی گفت بہ ہلاک وی راضیم (همان، ۴۲۵). حال آخوندزاده با جزییات کیفیت عزل شاه عباس و طلاق زنان را توضیح می دہد کہ چگونہ دلالتہا دختران جوان را از اکتاف و اطراف برای شاه عباس دست چین می کردند کہ اکنون با خوشحالی راہی دیار خود و نزد عاشقان قبلی شدند (همان، ۴۲۵-۴۳۱).

حال در این میان، ارزیابی آخوند زاده از مننش، شخصیت، افکار و... یوسف سراج چگونہ است؟! یوسفی ترکش دوز یک شخصیت تاریخی است کہ در ہمین واقعہ بعنوان شاه انتخاب و پس از سہ روز بہ قتلش آوردند از پیروان درویش خسروی نقطوی بود. نقطویان کہ سابقہ تاریخ آنها بہ جنبش حروفیہ می رسید و با گروه های اسماعیلی بعد از حملہ مغول در اطراف کاشان پیوندی بر قرار کردند و بر خلاف فضل اللہ استرآبادی، شاگرد او محمود

پسیخانی (متوفای ۸۳۱) معتقد به نقطه بود نه حروف. او اعتقاد داشت که دوره عرب به اتمام رسیده و دوره عجم آغاز شده است. با تشکیل حاکمیت صفوی که بیشتر در دست قزلباشان بود، نظریه آنها به چالش کشیده شده است. در دوره صفویه، نقطویان تا حدی فعال و با حاکمیت صفوی، روحانیون و بخصوص قزلباشان مخالفت داشتند. بیشترین کشتار آنها در عصر شاه عباس صورت گرفت (درمورد نقطویان نک: اسکندریبیگ، ج ۷۴۵/۲ به بعد؛ منجم یزدی، ۱۲۲؛ منشی قمی، ۱/ ۵۸۲-۵۸۳؛ معصوم علیشاه، ۳/ ۱۳۶؛ هدایت، ۱۳۸۰، ج ۶۶۶۵/۱۲ به بعد؛ ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۹۳، سراسر کتاب). آخوند زاده عقاید نقطویان را از زبان ملاباشی (آخوند زاده، همان، ۴۱۸) که همان مطالب اسکندر بیگ است، بیان کرده است (اسکندر بیگ، ج ۷۴۵/۲ به بعد).

آخوند زاده برخلاف تصویرپردازی ظنر آمیز از جلسه مشورتی شاه عباس و عزل وی با یوسف شاه همدلی و هم رأیی خاصی دارد. آخوند زاده از همان ابتدا یوسف سراج را فردی زحمت کش، متشرع، پایبند به عهد، غمخوار مردم بیچاره و منتقد جدی حاکمیت می شمرد (آخوند زاده، همان، ۴۳۱) که حداقل بخشی از آن با منابع صفوی مطابقت دارد (نک: اسکندر بیگ، همان، منجم یزدی، همان). او در مغازه اش مشغول و از همه جا بی خبر بود که ناگهان دسته هایی از مقامات دربار در درب دکان وی اجتماع کرده و ملاباشی او را سلطان و جانشین شاه عباس حطاب کرد که زحمت سلطنت را تقبل نماید (آخوند زاده، همان، ۴۳۲). یوسف سراج با حالتی متحیرانه ملاباشی را سرزنش کرد مگر بنگ انداخته اید. بهر حال به اجبار او را شاه کردند و همگان خود را غلام و سگ آستان وی شمردند و گفتند نه دیوانه ایم و نه بی شعور بلکه سلطنت از آن شماست (همان، ۴۳۳). یوسف سراج با بهت زدگی در دربار و در حلقه صاحب منصبان قرار گرفت و بخود آمد از نام و مناصب و وظایف آنها پرسید که هر کدام پاسخ گفتند (همان، ۴۳۵ به بعد). یوسف شاه از خواجه مبارک پرسید شاه عباس کجاست؟ مبارک گفت: معلوم نیست، ملبس به لباس گدایی شد و رفت (همان، ۴۳۷). اما آخوند زاده در این موضع یوسف شاه را مردی عاقل و غیر خرافاتی می داند که از کواکب و اهرامه نداشت بلکه از ترقی نامتعارف خود دچار خوف بود. لاجرم به اجرای امور سلطنت و کار شاهی همت گماشت (همان). سپس یوسف شاه تمام صاحب منصبان مذکور را زندانی کرد. او به اندرون رفت و سری به اتاقها و خزانه که مملو صندوقها و اقلام نفیس بود، زد. از آن میان برای فرزندان و همسرش مواردی را فرستاد.

گویا از این طریق درصدد جویای احوال شان بود. او نماز شام و خفتن خوانند و شام میل نمود و خوابید- جریان روز اول (همان، ۴۳۸ به بعد).

اقدامات و فعالیت های یوسف شاه ساخته و پرداخته آخوند زاده است، مورخان صفوی از حکم و دستور وی یاد نکرده اند (اسکندر بیگ ، همان). یا اینکه حداقل منابع صفوی ترجیح داده اند که چندان از این سه روز یاد نمایند که وهنی در حق شاه عباس باشد. در واقع مهم بیان و نگرش آخوندزاده در باره حاکمیت صفوی و شاه عباس و عملکرد یوسف شاه است.

آخوند زاده در ادامه به مجموع دستورات و احکامی که یوسف شاه صادر کرد، اشاره می‌نماید. به زعم آخوندزاده، دستورات یوسف شاه طیف وسیعی از اصلاح مالیاتی تا کمک به فقرا، تعمیر و اصلاح خرابی ها، پرداخت مواجب به شکل منظم، نظم و انضباط اداری، اصلاحات مذهبی بخصوص در رابطه با روحانیون و علما، توجه به مردم و اجرای عدالت، عدم هرگونه مواخذة رعایا به دلایل واهی، عدم رشوت ستانی، اصلاح و مرمت خیابان ها و کوچه های قزوین و... بود. از دیگر اقدامات او : ممانعت از دست درازی اهل دیوان و دربار به مایملک مردم و کنترل حاکمان زالو صفت ایالات که در نهایت برای سلطان ذخیره سازی می کردند ، است. بطور طبیعی آخوند زاده باور دارد که موارد مذکور که طیف وسیعی از مسائل اقتصادی، قضایی، اداری و مذهبی را در بر می گرفت در دوره صفوی و بخصوص عصر عباس آشفته، نابسامان، بی قاعده و ضابطه بوده است که یوسف شاه طی دستورات مصلحانه در صدد اصلاح تمام آن نابسامانی ها و آشفته بازی ها برآمد (همان، ۴۴۱-۴۴۷). اینگونه که آخوند زاده بیان داشته یوسف شاه از شاه عباس ویرانه ای تحویل گرفته بود. نکته مهم آنکه آخوند زاده در مکتوبات کمال الدوله آنجا که از وصف ایران باستان و عظمت و برتری آن یاد می کند مواردی بر می شمارد که شباهت خاصی با دستورات یوسف شاه دارد (آخوند زاده، ۱۳۹۵، ۲۱ به بعد). آخوند زاده با زیرکی همان موارد ذهنی اش را در باره دنیای باستان در کارنامه هر چند خالی یوسف شاه متصور شده است که البته هر دو خالی هستند.

همچنین آخوندزاده سقوط سلطنت یوسف شاه را با این توجیه بیان می دارد که گویا آدمیان خوشی را دوست ندارند و رفتار ملایم وی را حمل بر ضعف و تنبلی کردند. عده ای از سران رژیم سابق با این بهانه که وی تنبل و دون تبار است، دست به تحریک زدند و

فتنه گران به کاخ حمله ور شدند. طرفداران یوسف شاه مقابله نمودند اما شکست خوردند. یوسف شاه نیز در همان بحبوحه از صحنه پنهان شد و دیگر سرانجام وی معلوم نگردید (آخوند زاده، ۱۳۵۶، ۴۴۷ به بعد). همانگونه که از قبل گفته شد، دربار صفوی پس از سه روز خیمه شب بازی، یوسف ترکش دوز را به قتل رساند و شاه عباس مجدد بر اریکه سلطنت در آمد (منجم یزدی، ۱۲۲). اما آخوندزاده که به یوسف شاه سخت علاقمند است، حیف دانسته که او را به دست جلادان شاه عباس بسپارد، بلکه او را از صحنه فراری داده است.

با این حال در بیان آخوند زاده حاکمیت صفویه آشفته تر از آن بود که آن را حاکمیت به معنای متعارف دانست. در نهایت نکته مهم، ارزیابی آخوندزاده از شاه عباس است که او را سفاک، خرافی، وحشت زده، ترسو و عیاش قلمداد کرده است. اما عکس آن، یوسف شاه مردی عاقل، متشرع، اهل نماز، مردم دوست، طرفدار نظم و عدالت و اصلاح امور شمرد. جالب آنکه آخوند زاده بهترین توصیفات را در باره یوسف شاه بکار برده و همچنین او را اهل نماز شمرد که نشان از آن دارد که بر خلاف ادعاهای آدمیت او اسلام ستیز نبوده است. آخوندزاده با دیانت و به معنای یوسف شاهی آن مشکلی نداشت. او در نهایت با کنایه به ستارگان می نویسد: «تعجب دارم از حماقت کواکب که فریب اهل ایران را خوردند و ندانستند که یوسف سراج، شاه ایران نبود... همچون سادگی و گول خوردن خیلی عجیب بود، کواکب به اهل ایران تابیده شدند و شاه عباس را کنار گذاردند و یوسف سراج بیچاره بی تقصیر را بدبخت کردند و بعد هم چهل سال سراسر به سفاکی و جباری او (شاه عباس) بی اعتنا ناظر شدند (در ترجمه جدید آمده است) «در عوض، چهل سال آزرگار از آن بالا نظاره گر خون ریزیها و ستمگری های شاه عباس باشند» (ترجمه پدرام، همان، ۴۲). آخوند زاده تأکید می کند که ادنی علامت جباری شاه عباس این بود که یک پسر خود را بکشت و دو نفر را کور کرد و پسر دیگر نداشت نوه او وارث گشت (آخوند زاده، ۱۳۵۶، همان، ۴۵۴). بهر حال آخوند زاده از متقدین جدی شاه عباس و با توجه به مطالب فوق او را شخصیتی خفیف، خوار و سفاک شمرده است.

او همچنین در فاصله شکست یوسف شاه و بر آمدن مجدد شاه عباس از جلسه مشورتی میان سران برای بازگرداندن، شاه عباس گزارش می دهد که بیشتر منعکس کننده نگرش آخوند زاده است که البته شاید هم خالی از حقیقت نباشد، هر چند محتوای آن بصورت

تلویحی درست است. او می نویسد رؤسای شورشی مقامات سابق را از زندان آزاد و مورد خطاب قرار دادند که اکنون از نسل صفویه کدام شاهزاده را سزاوار تخت و تاج می بینند؟ مولانا جمال الدین گفت هیچکدام از شاهزادگان صفویه شایسته پادشاهی نیست. همه کم ریش و کورند (در ترجمه پدرام آمده است: «... همه‌ی آن‌ها یا بی شعورند و یا کور شده اند») (ترجمه پدرام، همان، ۴۱). بعضی را شاه اسماعیل ثانی و بعضی را خود شاه عباس کور کرد. آنها دیگر بکار و به مصرف ما نمی آیند. پادشاه ما شاه عباس است. میر آخور پاسخ داد: آری. در دوره او به ما خوش گذشت. اما حالا نمی دانیم کجاست؟ مولانا منجم گفتند آری او را باز می گردانیم و همگی برخاستند به خانه ای که در آن پنهان شده بود، رفتند او را بیرون آوردند به شاهی گماشتند. «کارها به فرار سابق صورت گرفت که گویا هیچ حادثه ای واقع نشده بود» (آخوند زاده، همان، ۴۵۴).

آخوند زاده با ریشخند، خاندان صفوی را از مجموعه ای شاهزاده کور، بی ریش و بی شعور شمرده است. با این حال، آن از نظر تاریخی درست است که اغلب شاهزادگان توسط شاه اسماعیل دوم و شاه عباس مقتول یا نابینا شدند (نک: هینتس، ۱۳۷۱، ۱۰۱ به بعد). اگر آن شاهزادگان به قتل نرسیده بودند به هیچ وجه شاهی به عباس نمی رسید. این عباس، توسط مرشد قلی خان استاجلو در عرصه ای خالی از هر مدعی دیگر به سلطنت نشانده شد. او بسان شاه اسماعیل دوم مانع از شکل گیری گروه شاهزادگان شد و چون بجز فرزندانش تقریباً کسی باقی نمانده بود که آنها را نیز از سر راه برداشت (در این باره نک: جنابدی، ۶۰۵ به بعد، ۸۵۴؛ قمی، ۱۳۶۳، ج ۲/۸۴۸).

بدینسان آخوند زاده با تحریر این داستان، عهد و شخص شاه عباس را قابل تقبیح، ستمگر و بی درایت و خرافی که مملکت را با نهایت بی سامانی اداره و نظاره می کرد، شمرده است. در همان جلسه مشورتی خیالی شاه عباس از آن جهت مجدد به تخت سلطنت انتخاب شد که شاهزاده ای دیگر وجود نداشت. بنظر می رسد او حامدانه آن واقعه را انتخاب کرده که مهمترین دوره صفوی را بچالش بکشاند. به نظر آخوندزاده اوضاع واحوال مهمترین مقطع صفویان چنین بود، پس دیگر تکلیف سایر ایام صفویان مشخص است.

آخوند زاده در پاسخ به حیرت میرزا محمد جعفر قراجه داغی از میزان عقل و شعور وزرای شاه عباس تأکید می کند که این موارد افترا نیست، تاریخ عالم آرا را بخوانید تا

حقیقت را دریابد زیرا از دوره شاه عباس تا این عصر به واسطه تأثیر عقاید باطله، برای ملت ایران هیچ نوع ترقی و پیشرفتی روی نداده است (آخوندزاده، ۱۳۵۱، ۲۶).

۲.۲.۴ نقد تبار سروش اصفهانی: نجم ثانی

مورد دیگر انتقاد آخوندزاده از صفویه در نوشته «نقد اشعار و تبار سروش اصفهانی» است که با سخره گیری، آن را بهانه ای برای انتقاد از عملکرد و شخصیت وکیل شاه اسماعیل یعنی امیر یاراحمد اصفهانی معروف به نجم ثانی کرده است. سروش اصفهانی با افتخار نسب خود را به نجم ثانی رسانده بود. آخوندزاده با طنز خطاب به وی می نویسد که به چه منظور تو نسب خود را به نجم ثانی میرسانی تو که خود شمس بوده‌ای می‌خواهی از نجم کسب نور و افتخار کنی؟! (آخوندزاده، ۱۳۵۱، ۴۶). او با عتابی تند به سروش توصیه می کند که نجم ثانی را جد قرار مده، او نیز مثل تو عاری از فضل، استعداد ذاتی و بناحق صاحب لقب نجم ثانی شده بود، اگر او نمی شناسی ما او را به تو می شناسانیم (همان، ۴۷).

لازم به ذکر است که این نجم ثانی از همان اوایل کار در دیده شاه اسماعیل هم چندان اعتباری نداشت. از این رو درصدد برآمدن با توطئه‌ای، سخنان محمدخان ایشیک آقاسی در باره بابر را در نزد شاه اسماعیل ناسازگارانه جلوه دهد و حمله به ماوراءالنهر را پیشنهاد کند. به نظر عده ای از مورخان صفوی حمله به ماوراءالنهر توطئه نجم ثانی علیه بابر و تسلط او بر ماوراءالنهر بود. در هر حال به قول امینی هروی، نجم ثانی محاسبه‌ای کرد که در صورت حمله به ماوراءالنهر و توفیقی چند: «غبار از خاطر شاه بزداید» (امینی، ۱۳۸۳، ۳۷۴). از این رو نبرد معروف به غجدوان در ابتدای امر برای مقابله با مخالفت احتمالی بابر پیشنهاد شد. اما در حین ورود به خراسان اوضاع بشکل دیگری درآمد. ازبکان، بابر را از منطقه راندند. این بار نبرد با همکاری بابر علیه ازبکان تغییر جهت داد. عملکرد نجم ثانی در این لشکرکشی مملو از نا آگاهی و با رفتارهای عجیب و غریب بود. همانگونه که خواندمیر گفته است بیشتر تلاش نجم ثانی تهیه تدارکات و سورات و بارگذاری دیگ های طبخ غذا بود. از نظر شیوه جنگی برای او تفاوتی نمی کرد، اگر مردمی بسان ساکنان قلعه خراز تسلیم می شدند قتل عام می گردیدند. و چنانچه بسان مردم قرشی مقاومت می ورزیدند، وحشتناک تر کشتار می شدند. او در کشتار قرشی علی رغم در خواست های مکرر از خون سادات نیز نگذشت (روملو، ج ۲/ ۱۰۶۶). این رویه نامأنوس، اعتراض همراهانی چون بابر و غیاث الدین

محمد را برانگیخت. آنها کوشیدند او را از این شیوه عجیب و غریب منع کنند، اما سودی نداشت. اطرافیان هم از خیره سری و ناهمی وی به ستوه آمدند تا اینکه طی نبردی کوتاه از همان ابتدا از ازبکان شکست خورد و در حین فرار به اسارات ازبکان افتاد و به قتل رسید (در این باره نک: امینی هروی، ۱۳۸۳، ۳۷۴-۳۸۰؛ خواند میر، ۵۲۵/۴؛ امیر محمود خواند میر، ۱۳۷۰، ۷۶؛ جنابدی، ۱۳۷۸ : ۱۵۹؛ محمد یار بن عرب قطعان، ۱۳۸۵، ۱۸۲، لاری، ۸۹۹/۲؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳، ۲۷۷؛ رشید دوغلات، ۱۳۸۳، ۳۹۰ - ۳۹۱).
نجم ثانی فردی ناسازگار بود و در همان ابتدای انتصاب با سعایش موجب عزل و مرگ میرزا بیگ علایی گردید (خواند میر، ۵۰۱/۴). امینی هروی با اشاره معناداری به او می نویسد: «... به اضطرار از عقب امیر نجم اول روانه کردند» (امینی هروی، ۳۱۶). مورخان عصر صفوی از جمله حسن بیگ روملو و واله اصفهانی از نجم ثانی به بدی یاد می کنند، این در حالی است که وی توسط حاکمیت صفوی به قتل نرسیده بود که بخاطر آن چنین مورد ارزیابی منفی و سرزنش آمیز قرار گیرد (روملو، ۱۳۸۴ ۱۰۶۶/۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲، ۲۱۶).

حال آخوندزاده با تکیه بر همان واقعه و با تأکید بر نوشته خواندمیر شخصیت و فرماندهی نجم ثانی را به نقد کشیده است. خواندمیر می نویسد شاه اسماعیل بعد از نجم اول، امیر یار احمد اصفهانی را به نجم ثانی ملقب و رایت اعتبار و اختیارش را بفرق فرقدین رسانید و تمامی وزراء و امراء و ارکان دولت را به متابعتش مأمور ساخت (آخوند زاده، همان، ۴۷؛ خواند میر، ج ۴ / ۵۲۶). آخوند زاده خود در تحلیل نوشته خواند میر می افزاید که می بینیم نجم ثانی واقعا به مرتبه بلند صعود نمود، اما مورخ به او اسناد فضل نداده، پس معلوم است که ترقی نجم ثانی بواسطه فضل واستحقاق ذاتی نیست، بلکه محض التفات خاص شاه است.

این ادعای آخوند زاده تا حد زیادی درست است و قراین دیگر نیز آن را تأیید می کند. آخوند زاده، لقب اعطایی شاه اسماعیل را ناحق شمرد که بی حساب و کتاب لقب بخشی می کرد. نجم ثانی هیچ سابقه اداری و منصبی در کارنامه اش نداشت. واله اصفهانی نیز با اشاره به همین سابقه خالی از کارنامه او می نویسد نجم ثانی دهقنت و دشتبانی رافراموش کرد و دچار عجب و غرور غیر قابل وصفی گردید (واله اصفهانی، ۲۱۶). خواند میر در وصف نجم ثانی از هر نظر دستش کوتاه و خالی بود، بناچار به وصف اسباب جاه، حشمت

و موبک و بخصوص مطبخ شاهانه پر رونق و روغن او اشاره می کند که هر روز سیزده دیگ در مطبخ او بر آتش و هر روز ده من دارچین، زعفران و زنجبیل و سایر بکار می رفت (نک: خواند میر، ۱۳۶۳، ج ۴/۵۲۶ به بعد؛ آخوندزاده همان، ۴۸-۴۹) در وهله اول همین مورد باعث شد تا آخوندزاده چنین صاحب مطبخی را به سخره گیرد. او نوشته است که ما گمان نداریم که پدر نجم ثانی مرد متمولی بوده است، بر فرض صحت این همه ریخت و پاش تبذیر و بلکه حماقت است. از طرفی استعمال نقره بعنوان ظرف را فقه ها حرام دانسته اند. این وزیر به کثرت اسباب تجمل، و نه به اعمال پسندیده خودنمایی کرده است (آخوندزاده، همان، ۴۹).

آخوندزاده به درستی بی سیاستی نجم ثانی در قبال ازبکان و آق فولادسلطان را که حاضر به اطاعت بودند، می آورد که نجم ثانی خیره سرانه پیشنهاد را قبول نکرد و دستور قتل آنها را داد (خواند میر، ج ۴/۵۲۷)

که آن را غرور ابلهانه و نقض کننده پیمان شمرده است. آخوندزاده بطور جدی تمام اقدامات و رفتارهای دور از درایت و سیاست نجم ثانی را با نقل جزء بجزء عبارات خواندمیر به نقد کشانده است. براستی نجم ثانی در هر صورت چه طرف مقابل تسلیم می شد یا مقاومت می کرد رفتاری یکسان داشت که از جمله نوادر قبیحه است. همین رفتارها موجب شد تا مشاورت و همدلی کسانی چون بابر و کمال الدین محمود را از دست بدهد. خیره سری و بی اطلاعی او از جنگ و قواعد آن باعث شد تا فرماندهان دیگر صحنه را خالی نمایند (در این باره نک: امینی هروی، ۱۳۸۳، ۳۷۴-۳۸۰؛ خواندمیر، ۴/۵۲۵؛ امیر محمود خواند میر، ۱۳۷۰، ۷۶؛ جنابدی، ۱۳۷۸، ۱۵۹؛ محمد یار بن عرب قطعان، ۱۳۸۵، ۱۸۲). اینکه عده ای چون سیوری بدون توجه به چنین مواردی، علت شکست را ناخرسندی قزلباشان از فرماندهی یک تاجیک دانسته اند (سیوری، ۱۳۶۳، ۳۳) محلی از اعتناء ندارد و نشانه ای از افکار کلیشه ای اوست.

آخوندزاده می نویسد نجم ثانی از تدابیر لشکرکشی کشی و قوف نداشت و اصلاً تصنیفی یا رساله ای در علم جنگ نخوانده بود. این عبارات آخوندزاده درست است، چرا که مطبخانه سیار وی به هر چیزی جز اردوی جنگی شباهت داشت. آخوندزاده تأکید می کند که عقل جلیش هم در آن پایه نبود که مال کار را اندیشد و معرفتش منحصر بر آن بود که هرروز چه مقدار گوشت گوسفند و مرغ در مطبخش طبخ گردد (آخوندزاده، همان،

۵۳). نہایت اینکہ نجم ثانی در نبرد غجدوان با استبداد رای و بدون مشورت پذیری و با بی‌درایتی شکست سختی خورد و بہ اسارت در آمد (همان، ۵۴). در تأیید بیشتر مطلب آخوندزاده باید تأکید نمایم کہ عمدہ استراتژی نجم ثانی کہ ذہن وی را سخت مشغول داشتہ تہیہ ادویہ‌جات بود کہ بہ تعبیر خواند میر، نجم ثانی فرمودہ بودند برای تہیہ آن بہ زحمت افتادہ است؟! (خواند میر، ۵۲۷/۴).

آخوندزادہ موضوع اسارت وی و مورد عتاب و خطاب قرار گرفتنش توسط خان ازبک را از منابع جغتیایی آورده کہ در نوع خود جالب و گویای شخصیت نجم ثانی است. عیداللہ خان ازبک پس از اسارت نجم ثانی با مخاطب قراردادن وی و با اشارہ بہ قتل عام حصارخزار پس از اعطای امان و همچنین قتل عام پانزدہ ہزار نفر در قرشی گفت: حال امان دادی چرا دست بہ کشتار زدی بہ کدام قانون عمل کردی؟! اگر دشمن بہ مقام اطاعت درآید کشتار می شود؟ اگر مقابلہ کند کشتار می شود برآستی تکلیف با شما چیست؟ تمنای تو از دشمن چہ حالست؟ او همچنین نجم ثانی را مورد خطاب قرار می دہد کہ تو بدین عقل و تدبیر میخواستی مملکت بیگانہ را مسخر نمایی؟ فرض اینکہ مردم این دیار بنا بر ادعای شما کافر باشند، حضرت بارتعالی از افراط در قتل کافر ہم نہی فرمودہ اند و سپس آیہ ای تلاوت نمود و نجم ساکت سر بہ زیر انداخت. عیداللہ خان گفت چرا جواب نمی دہید، مگر عربی نمی دانی؟ نجم گفت نمی دانم. عیداللہ خان ازبک بہ اتباع خود روی کرد و گفت تعجب می کنم از شاہ قزلباش کسی را وزیر خود و سردار لشگر کردہ است کہ نہ علم دارد و نہ عقل و نہ رحم. بعد از آن بہ لشکریان خود دستور قتل وی را داد کہ نجم ثانی در کمال تضرع وزاری پیشنهاد رشوہ کلان و حتی واگذاری ماوراءالنہر تا خراسان و عدم ہرگونہ تجاوز قزلباش را بہ آن سامان داد. عبداللہ خان ازبک ہم گفت نیاز بہ پنجاہ ہزار دینار و عہد نامہ تو و پادشاہات نیست و گفت فردی چون تو زندہ گذاشتن بر بندگان خدا حیف است (همان، ۵۵-۵۶). آخوندزادہ در ادامہ بہ نقد اشعار سروش اصفہانی پرداختہ است کہ خارج از بحث ماست.

علی رغم ملاحظات و نگرش های فوق الذکر آخوندزادہ در قبال صفویہ، او گاہی بہ اجبار و از سر ناچاری و یا بخاطر نوع مخاطب لحن خود را کم و بیش ملایم و تغییر می دہد کہ البتہ آن نافی مطالب فوق نیست. از جملہ طی نامہ ای بہ منشی روزنامہ سنیہ ایران اعتراض می کند کہ چرا نماد و علامت ملت ایران را مسجد انگاشته ای کہ انحصار بہ

قوم ایران ندارد، بلکه متعلق به جمیع فرق اسلام است. او در قبال آن پیشنهاد نمود که علامت قوم ایران باید یکی از آثار قدیمه ایران مانند قلعه اصطخر و تخت جمشید و بعد از اسلام را یکی از نماد های شاهان صفوی بکار گرفته شود چرا که آنها در ایران مذهب اثنی عشری را رواج دادند، آن را در سلک ملت واحده منتظم و مستقل منتظم داشته اند. آخوندزاده در نهایت پیشنهاد می دهد که همان تاج قزلباش را در کنار یکی از آثار قدیمه بعنوان نماد لحاظ گردد (آخوند زاده، ۱۳۵۱، ۴۴-۴۵). آیا واقعاً آخوند زاده نمی دانست که کلاه قزلباشی علامت و اختصاص به بخشی از قبایل آناتولی (روم) و شام داشت و مردم ایران هیچگاه چنین کلاهی بر سر نهند؟! و یا عمدی داشته است!؟

۵. نتیجه گیری

آخوندزاده از پیشگامان عصر موسوم به روشنگری با تحصیلات دوگانه سنتی و نوین در مواجهه با غرب در صدد توضیح و تبیین نابرابری موجود برآمد که در این میان یکی از دستاویزها و دستمایه های محل رجوع، تاریخ و گذشته تاریخی بود. او در صدد بود تا یکی از عوامل این نابرابری را در تاریخ جستجو کند که حاصل آن این شد که به دو دوره متفاوت و حتی متضاد تاریخی در ایران باور یابد که عصر قبل از اسلام دوره طلایی و عهد اسلامی با آغاز حمله اعراب مسلمان را دوره خشونت و خونریزی نامید. او در میان سلسله های عصر اسلامی با حساسیت خاصی به صفویه پرداخت چرا که عصر صفویه از نظر مقارنه زمانی کم و بیش مصادف با رنسانس اروپا بود که به زعم آخوندزاده صفویه هیچ درک درستی از آن نیافت و نداشت. او در دو نوشته «ستارگان فریب خورده (یوسف شاه)» و «نقد اشعار و تبار سرورش اصفهانی» جزیی پردازی بیشتر به بخش هایی از تاریخ صفویه پرداخته است که در نوشته نخست با تأکید بر خرافه گرایی صفویان و نحوه مملکتداری آشفته آنان در عصر شاه عباس، به ارزیابی کارنامه شاه عباس از جوانب گوناگون پرداخت که به زعم وی سراسر نابسامانی و آشفته کاری بود. در دومین نوشته به موضوع انتصاب ناسنجیده شاه اسماعیل در واگذاری مقام وکالت و فرماندهی نجم ثانی پرداخته است که بدون توجه به میزان توانایی و لیاقت افراد در منصب دهی و اعطای القاب، حاتم بخشی می کرد که نتیجه ای جز خسارت نداشت. او در مجموع معتقد است که حاکمیت صفویه از

رہیافت‌های انتقادی آخوندزاده به حکومت صفویہ (علی سالاری شادی) ۱۴۵

منظر کارکرد کارنامه مناسبی ندارد و در موارد زیادی لحن انتقادی و کنایہ او از دورہ اسلامی متوجہ عصر صفویہ است.

کتابنامہ

آخوند زاده، فتح علی (۱۳۵۱)، مقالات، گردآورندہ باقر مومنی، تہران، انتشارات آوا.
آخوندزادہ، فتحعلی، (۱۳۹۵)، مکتوبات کمال الدولہ وملحقات آن، بہ اہتمام علی اصغر حقدار، آنکارا، ناشر باشگاہ ادبیات.

آخوند زادہ، فتحعلی (۱۳۵۶)، تمثیلات (شش نمایشنامہ ویک داستان)، ترجمہ محمد جعفر قراچہ داغی، تہران، انتشارات خوارزمی.

آخوند زادہ (۱۴۰۰) مجموعہ آثار، تصحیح و تحقیق علی اصغر حقدار، ایالات متحدہ آمریکا، باشگاہ ادبیات.

آخوند زادہ، فتحعلی (بی تا)، ستارگان فریب خوردہ، رسول پدرام (ترجمہ ی تازہ بہ فارسی)؛ در سایت ذیل: <http://www.rpedram.com>

آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، اندیشہ های میرزا فتحعلی آخوندزادہ، تہران، انتشارات خوارزمی.
آقا حسینی، علیرضا، مهدی پور، آسیہ (۱۳۹۲) «شالودہ شکنی گفتمان موج اول روشنفکری در ایران: میرزا ملکم خان، آخوندزادہ و میرزا آقا خان کرمانی» دوفصلنامہ علمی پژوهشی دانش سیاسی، سال نهم، شمارہ دوم (پیاپی ۱۸)، پائیز و زمستان.

اسکندر بیگ منشی، ۱۳۵۰، تاریخ عالم آرای عباسی، ایرج افشار: انتشارات امیرکبیر.
امیر محمود خواندمیر، (۱۳۷۰)، تاریخ شاہ اسمعیل و شاہ تہماسب صفوی، بہ تصحیح محمدعلی جراحی، تہران، نشر گسترہ.

امینی ہروی، امیرصدرالدین سلطان ابراہیم (۱۳۸۳)، فتوحات شاہی، بہ کوشش محمد رض ا نصیری، تہران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بشیری، محمود (۱۳۷۱) نقد و بررسی آثار وافکار آخوند زادہ، مجلہ آشنا، شمارہ بیست و ہفتم، سال پنجم، بہمن واسفند.

حائری، عبدالہادی (۱۳۶۰) تشیع و مشروطیت در ایران، تہران، انتشارات امیر کبیر.
حسینی استرآبادی، سید حسین بن مرتضی (۱۳۶۴). تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاہ صفی، تصحیح احسان اشراقی، تہران، انتشارات علمی.

جعفریان، رسول (۱۳۹۰) «نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب الزمان علیه السلام»، نمونه های تاریخی، به ضمیمه رساله «شرح حدیث دولتنا فی آخر الزمان»، پیام بهارستان دوره دوم، سال سوم شماره ۱۱.

جنابدی، میرزابیک (۱۳۷۸)، روضه الصفویه، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی (۱۳۶۲) تاریخ حبیب السیر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی خیام.

داوری، رضا (۱۳۶۴) ناسیونالیسم، حاکمیت ملی و استقلال، اصفهان، انتشارات پرستش.

روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات اساطیر. رویمر، هانس (۱۳۸۴) تاریخ کمبریج (دوره صفویه)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات جامی.

ذکاوئی قراگزلو، علیرضا (۱۳۸۳). جنبش نقطویه، قم، نشر ادیان.

طهماسب صفوی، ۱۳۶۳، تذکره شاه طهماسب، با مقدمه امرالله صفوی. تهران: انتشارات شرق.

قمی، احمد بن شرف الدین، ۱۳۵۹، خلاصه التواریخ، به تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

محمد یار بن عرب قطعان، ۱۳۸۵، مسخر البلاد (تاریخ شیبانیان)، تصحیح نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب.

مجتهدی، کریم (۱۳۵۶) «میرزا فتعلی آخوند زاده و فلسفه غرب»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران سال بیست و سوم - شماره ۱ و ۲.

معصوم علیشاه (۱۳۸۲)، طرایق الحقایق، به تصحیح محمد جعفر محبوب، انتشارات سنایی، تهران.

منجم یزدی، ملاجلال الدین، ۱۳۶۶، تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)، بکوشش سیف اله وحید نیا، تهران، انتشارات وحید.

هدایت، رضا قلی خان، ۱۳۸۰، تاریخ روضه الصفای ناصری، به تصحیح جمشید کیانفر، تهران، انتشارات اساطیر.

هینتس، والتر (۱۳۷۱) شاه اسماعیل دوم صفوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

ناجی، محمد یوسف (۱۳۸۷)، رساله در پادشاهی صفوی، بکوشش رسول جعفریان - فرشته کوشکی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، خلدبرین، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، موقوفات محمود افشار.